

کمر را بتعلیم شفقت بیستم
 چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان
 بیزدان اگر گفته ام .. م اورا
 تو هر دم بر من چه جوشی چو آتش
 بجای یدی ره دو صد ره بگویم
 زبان تو بر شاعری بر گشادم
 بخاقانیت من لقب بر نهادم
 و گر گفته ام نیست والله بیادم
 نه تو آب و آتش نه من خاک و بادم
 نه .. م نه ... م نه ... م نه ... م

در دو نسخه تذکره دولتشاهی خطی که یکی بنمره ۱۳۱ و در سنه ۱۰۳۷ نوشته
 گشته و دیگری بنمره ۲۷۹ در صورت اعداد کتابخانه راقم حروف می باشد و بر نسخه
 مذکور اقلا دو بیت و پنجاه سال سمت تقدیم دارد در هر دو نسخه موصوفه قطعه
 فوق را که از تذکره آتشکده نقل گردیده اشعار ذیل را بدین طرز نکاشته .

درو گریس بود نامت بشروان
 بجای تو بسیار کردم نکوئی
 چرا حرمت من نداری که من خود
 بمن چند گوئی که گفتمی سخنها
 بخاقانیت من لقب بر نهادم
 ترا دختر و مسال و شهرت بدام
 ترا هم پدر خوانده هم اوستادم
 کز این سان سخنها نباشد بیادم
 بگفتم بگفتم نکفتم نکفتم
 بکا... بکا... نکا... نکا...

(شرح شش رباعی محتشم)

(تألیف وقار بن وصال شیرازی نغمه‌ها لله بغفرانه)

این رساله را چندی قبل حضرت مستطاب ابوالفضائل والمناقب آقای ذوالریاستین
 شیرازی بادره ارمان اهدا فرمودند و اینک به پیشگاه اهل ذوق و ادب ارمان می گردد
 وحید

(بسمه تعالی)

ابتدای هرفن و آغاز هر سخن بنام خداوندی
 یگانه سزاور است جل شانہ و عظم سلطانه که
 ذات اقدس و جناب مقدس او بیگانگی خاص
 است و وحدانیت را باوی کمال اختصاص و جز
 او جل ذکرة بشایه کثرت مشوب و بعایه ترکیب
 معیوب که کل ممکن (فهورزوج ترکیبی و له امتزاج
 تالیفی من الماهیته والوجود) و عمر مرکب را لاشک
 تأخر از تبه بسط است والله علی کل شیئی محیط
 یگانه خداوندی که از امتزاج تأثیرات کواکب
 سباعی با مواد عناصر رباعی مواید ثلاثین را پدیدار
 نمود و سرمایه ده حواس خماسی فرمود و وضع
 جهات سداسی را بجهت هرجنبنده مایه معاش و
 انگیزه انتعاش نمود و درود نامعدود و تحیت نا
 محدود بر روان پاک پیغمبر خاك و خوشحور چالاک
 او که بزم نشین جنات ثمانیه و مطلع بر هر سرو
 علانیه است که افلاك تسعه نه پایه منبر اوست و
 عقول عشره بتلمذ و استفهام خاك نشین در او
 و بر صهر فرخنده چهر او که مطلع السعاده اختران
 لامعات و شافعان پیشکاه قیامت و هم احد عشر
 کوکبا (علیهم من الرحمن اهلا و مرحبا) و بر اخیار
 امت حضرت سید البشر و معتقدان ائمه اثنی عشر
 صوات الله و سلامه علیهم الی یوم البعث و ساعه المحشر
و بعد چنین گوید بنده بی مقدار احمد المدعو
 بانوقار که همزه سیره ارباب سیرت و رویه متکلمان
 صاحب بصیرت بر آنست که در انشاء هر خطبه یا
 ایراد هر خطبه نخست سپاس ایزد پاک ایزد در عجز
 و لابه کند و درود بر پیمبر مهتر و اهل بیت و صحابه
 نمایند پس ثنای ملوک و سلاطین و اکابر و اساطین
 را بر خود حقی واجب شمرند و دینی لازم دانند
 که مایه رفاه عبادند و باعث نظام بلاد و ایشان
 را بر کافه رعایا و عامه برابا حقی عظیم است

و منی جسمیم که حارس ثغرتند و ناظم امور و مشید
 اسلام و مؤید اعلام و این طایفه پادشاهان عظام
 و ولایه و حکام را اگر در گوهر اصلی و استعداد
 ذاتی فروغی باشد بافسانه و دروغی که شعرا
 بطریق مبالغه و اغراق بیازانید و مترسلان بغیر
 استحقاق ایراد نماید هرگز هیچگونه فریفته
 نشوند و بسخنان کذب شینته نگردند که (معشوق
 خو بروی نه محتاج زیور است) و اگر **العیاذ بالله**
 خود از زیور هنر عاری و از حلیه خرد عاقل باشند
 هرگز آفه در حق خود مستحسن دانند و هر آفساه
 درباره خویش واقع شمرند تا بدان اقاویل باطله
 خود را متحلی نمایند و بدان باطیل منجوله خود را
 متجلی کنند و من خود سالیان دراز آزمون کرده ام
 و امتحان و تجربه نموده که خسروان خردمند
 عاقل و ملوک کافی کافل و امراء معدلت پیشه و
 ولایه صاحب درایت و اندیشه که در پاکی گهر
 معروفند و بصفای اریحیت موصوف از اطراء
 مادحین کاره تر آید تا از راء قادحین و از مبالغه
 در مدایح و ائینه و توغل در شاباش و تهنیه معرض
 بپرند تا شتم عیجوبیان و سخره بیهده گویان که آن
 توانگر را که سیم خام در خزینه است و از زر پخته
 چندین دغینه از صره ناسره مزیف سرمایه نیجوید
 و از قلب مزخرف پیرایه نبندد که اطفال از در
 و نال بحرف و سفال قانع شوند و اوغال از
 وحی و الهام بطیره و فال کفایت نمایند بلکه از
 سلاطین کامکار و ملوک نامدار که لطیفه روزگارند
 و خلیفه کردگار و امرای اولوالعزم که در بزم و
 رزم ناسخ نام کربمان و هم پاسخ سام
 نریمانند اگر بطریق واقع نه از در گراف داستانی
 صدق نگارند و واقعه خالی از شایبه کذب بر شمارند
 آن خود مدیحه تمام است و منقبتی با فرجام

لمؤلفه - کسی را که شد جامگی بیشمار

بیر کی کند جامه مستعار

زربخته چون داری وسیم خام

ز مس زران دوده کم جوی وام

شهیرا که چرخ است از عقل و رای

بچرخ برین کاخ او کم ستای

چنانچه این داعی دولت جاوید مدت

در ضمن سبب تألیف این رساله و ترتیب این

مقاله داستانی بر سیل اختصار برنگارم و باین

صدق و صدق عین و اجتناب از هر کذب و مین

اشعاری باشد بر جلالت قدر و نبالت اصل و

لین عریکه و طیب اخلاق و غایت عدل و نهایت

فضل اعلی حضرت پادشاهی (لایوصف زمانه بسمت

التغیر و روضه التاهی) و هم بر کمال کفایت و کفالت

و امانت و جلالت و لطف و رحمت و بطش و سیاست

و حسن امارت و ریاست امیر کبیر و شاهزاده لازم

التوقیر حارس تاج و سریر عم اکرم حضرت

ظل الله الحاج مضمند الدوله العالیه العالیه فرهاد

میرزا حکمران مملکت فارس طول الله عمره

وامرته و اعز اولاده و احفاده و اسرته و زمرته و

قبل حجه و عمرته که هر گرد در صد مجلد بر طریق

گراف نام عدل و انصاف ایشان چنان مخلص

نماند که در این کراسه خلاصه و این رساله موجز

و ارجو که تا قیام قیامت و حشر موعود نام این

پادشاه و امیر مستدام و کام ایشان بر دوام باد

و از دست خوش فتن و عین الکمال دوست و

دشمن مصون و محفوظ و بتشریفات و حظوظ غیبی

محفوظ مانند بمنه و جوده و بر حمت الله عبد اقال امینا

در بیان بنیان این بنا صانه الله تعالی

عن الزوال و الثنا چون سالی چند مملکت شیراز

جنت اطرا از ترا کم اعواز و تو اتر منین از سایر بلاد

ممتاز آمد و قحط و غلا و ظلم و ابتلا چندان

طغیان نمود که سکنه و سده آن ملک را نه پای

گربز ماند و نه یارای ستیز هر خیره سری سارق

بر کوه سری شایق ز فیه و شویق برداشت و نفیر

و نهیق بر فراشت و مشغول سد سیل و نهیب طریق

بلکه سلب رفیق آمد رعایا از کار زراعت باز

ماندند و مسکنت و ضراعت ساز کردند و بازرگانان

سرمایه از دست بدادند و جان بر سرمایه نهادند

و از عرض و مال و قایه خویش گزیدند و از غایت

بیم از سایه خویش بر میدند سپاهیان از غایت

جوع فوجی بخانه خود رجوع نمودند و زمره

اسب و سلیح بفروخته و در جرک چریک پیاده

باززدان مهتر شریک شدند رفته رفته ارتفاع ملک

انخفاض یافت و انبساط قلوب بانقباض انجامید

دست کار گزاران از قرای بعیده و عمال از خدمت

ریده کوتاه گردید و بکواته دستان ستم رسیده اکتفا

و قناعت رفت . بار مملکتی عریض و طویل بر

شردمه قلیل نهاده شد جماعت متفرق گردید و

آبادانیها ویران آمد اعتدال و انصاف در خلف

قاف پنهان شد ارذل بر اشراف غالب آمدند

چون این خیر موحش و این نقصان فاحش مسموع

اولیای دولت قاهره آمد هر یک از اهل شوری

رائی زدند و در پس چاره کاری بر آمدند تا پادشاه

عادل عامل و خسرو کافی کافی ملک معدلت کیش

مصلحت اندیش حامی دین الله و حافظ جمع رعیت

و سپاه خسرو جم خدم ستاره حشم عدالت گستر

رعیت پرور ابوال مظفر اعلی حضرت ظل اللهی ناصر الدین

شاه غازی انار الله برهانه و احاط زمانه و ضاعف

سلطانه و غاب جنوده و اعوانه را بنها همه یکسو

تهاد و خود بنفس نفیس رائی و اندیشه آمیس

فرمود که چشم بدور و دیده ارباب حسد کر

رضای خدایتعالی و صلاح ملك پادشاه غایت دیگر منظور نکنند و رعایت دیگر از نزدیک و دور نمایند
واشهد ان لا اله الا الله و الله اعلم کل شیئی شهید
 که این امیر با تمکین متصف باین اوصاف و جامع این صفات از روی اوصاف است .

نظم نامه

بجز رضای خداوند و پاس خاطر شاه
 خیال خود بدهوی دیگر نیاید
 بجز اطاعت یزدان و پاس ملك و ملك
 دلش بکار دیگر هیچگونه گراید
 اگر کس از سر انصاف بنگردد اند
 که بهر خدمت شه کس چو او نمیشاید
 دماره تا که جهانست شه جهان بان باد
 امیر نیز در انجام خدمتش پاید
 خدای عزوجل خویشتن بصیر تراست
 که ملك را ملك و حاکمی چنین باید

سالی بر این بر نیاید که کار مملکت نظام یافت و آثار سلطنت قوام گرفت و رخنهای کهن مسدود آمد و ثللهای دیرین بسته گشت سر سرکشان بردار شد و تن بر تنان بدار البوار حصنهای محکم گرفته و قلعههای مستحکم کوفته آمد تیشه فرهادی ریشه یداد بکند و بنای فساد برافکند قلاع جباریه مقلوع شد و اجتماع اجامره مفروق آمد بنادر پارس که بنادر اتفاق باج و ساو نادر ندادند تا بخوانین زند چه رسد و سکنه قلاع شامخه و جبال شاهقه که در بر روی ثابت و سیار چرخ نگشودند تا از لشکر جرار زمین چه آید همه در حیطه فرمان و در خریطه حرمان درآمدند جمعی را باد از سر بدر شد و برخی را سرباد خسار همی رفت تا اکنون که بحمد الله سال سوم از امارت دوم آن امیر یگانه است در تمام اقطاع پارس

باد که بعون الله و توفیقاته امروز رأی جهان آرای پادشاه جهان پناه از همه پیش بین تراست و بر همه دانشمندان ثابت ترورزین ترکه علاوه بر مصداق قول پنا مبر ما صلی الله علیه و اله که قلب السلطان بین الاصبعین من اصابع الرحمن روز گاری است بس دراز که دیده تجربت این خسرو مجرب مدرب باز است و با عقلای دول خارجه و داخله مخالط و دمساز و من بنده خود از ارباب درایت و کفایت و رب الفلق بی شایه استکانت و ملق بارها استماع کرده ام که گفته اند هر رائی که حضرت ظل الهی در امری در بادی نظر و اول فکر همی زنند پس از روز گاری دراز که همه عقلای مشورتخانه با هم مشورت آغازند نهایت امر بدان انجامد که آن خسرو باده او ان ملك با عقل و نهی در ابتداء امر فرموده اللهم ابد در ایه و ارفع رایته و عیسیٰ ملکه و ابد سلطانه پس رای آن ملك دانش آندوز فکرت آموز بر آن قرار گرفت که در دفع این غایله و رفع این قضیه هایل و اطفاء این نایره و انقصاص این دایره و نظم مملکت و قوام دین و جبر این کسر و رتق این فتق و سد این ثلمه و ترمیم این خراب و اخلاق این باب عم اکرم نامدار خود حضرت معتمد الدوله العلیه نواب مستطاب فرهاد میرزارا زاد الله شوکته را باشوکتی تمام و سطوتی سخت و بطشی قوی و خردی مستقیم و رای بی کافی و قلبی صافی و عزمی ثابت و اخلاصی کامل بدان ملك گسیل فرماید و او را بانصرت و فتح هم رسیل نماید تا کيفردونان کشد و پاداش زبونان دهد و سراز خود سران ستاند و رک از بدرگان گسلاند و داد مظلومان گیرد و استغاثه ملهوفان پذیرد و باتنی از افراد و یکی از آحاد غرض شخصی و عدانوت فطری نماید بلکه در کرده خویش جز

نه از قلاع مشیده عقبه بیاست و نه از ازا.
 کشیده رقبه بجاطبقه سافل از لارکه از درک
 اسفل نار محسوب و در آنجا فوجی از نواصب و
 خوارج مستولی و منصوب و از حیثه تصرف دولت
 بیرون بودند و گروهی هالک که از چنک مالک
 گریخته بودند و بدامن غیلان در آویخته آن
 گروه نیز فرمان آن امیر ثابت عزم راسخ قدم
 از آن مرحله کوچ و از آن مزبله خروج نمودند
 و از ثور هستی بغور نیستی و عدم قدم نهادند و
 آن صفحه چون صفحه پارس از آثار فتنه پاک
 شد و چون دشمن پادشاه همسان بخاک
 و از مکارم اخلاق و جمیل اوصاف این ملک و
 برگزیده آفاق یکی آنست که هرگز خلوت اختیار
 نکند و نزالت نجوید و در مخفی داشتن امور
 اصرار نماید و زشت یاد احدی را در حق دیگری
 قبول نماید. و بغیبت هیچکس اگر چه بطریق
 طبیعت بود گوش فراندهد و وساطت ارباب اعراض
 را اغماض فرماید و از قول مغرضین اغراض
 نماید و گلولی رشوه خواران را بسر پنجه قهر
 و سطوت بفرسد و آن لقمه از گلولی ایشان بیرون
 کشاند هیچکس را نه بر الطاف و مراحم او
 اعتماد تمام است و نه از قهر و سطوت
 او یأس و خیبت تام و خویش بنفس نفیس از
 صباح تا رواح چه در حمازه صیف و چه در صباره
 شتا با کمال تجلل میان بسته و بزبان گشاده با
 عین جد و احتراز از هزل در محکمه قضا و مقام
 داوری نشسته هر داد خواه فقیر را بغور عرایض
 برسد و بغور رفع اجحاف او را از فرائض شمرد
 و در هنگام داوری فقیر و غنی و وضع و شریف
 و خرد و بزرگ و دانی و قاصی بروز بار او یک مرحله اند
 در مرتبه متساویند و در مظلمه متقاضی و پیوسته

بنا بر باطل از احکامش شاکمی و اهل حق
 از فرمانش شاکرند از راهزن هاتک و محارب فاتک
 بهیچ وسیله نگذرد و شفاعت هیچ شفیع در نپذیرد
یومئذ لا ینفع الشفاعة الا لمن اذن له
الرحمن ورضی له قولا و هیچ کار ملک
 را خرد نگیرد هر جا فقیری ضعیف است یا
 درمانده نحیف از انعام مقرر وی آسوده و در
 مهد امن و امان او غنوده لزال جیشه منصورا
 و سعیه عند الله مشکورا و با اینهمه مشاغل و
 شواغل عام و صادر و وارد علی الدوام روزی
 از اکتساب هنر و اوقراف ادب غافل نشده و از
 و از صحبت ارباب فضل و علم دقیقه فرو گذاشت
 نماید بلکه همواره بزمش مهبط علماء اعلام
 است و در بارش مقصد فقها و دانشمندان بسیار
 احترام و غالب اوقات اگر در نظم خدمات پادشاهی
 و انجام کار رعیت و سپاهی و احقاق حقوق ضعیفان
 از ستم پیشگان و انقاد ظایفه زبردستان از چنک
 زبردستان و ظالمان اغتنام فرصتی شود و از
 زحام عام ارباب فقر و فاقه مجالی بقدر فوق
 ناچه بچنک افتد در نشر مسائل و تتبع کتب و رسائل
 و صحبت ارباب دانش و اصحاب علم و ادب
 و حل معضلات و تبیین مشکلات مصروف گردد
از انجمله روزی که بزم همایون و محضر میمون
 آن امیر کبیر عادل عامل مشحون بنحوای بود
 و بار باب دانش و ادب غاص در مطاوی کلمات
 و ضمن اقوال بینات بحکم الکلام بجز الکلام
 سخن از شعرو فنون شعریه و بدایع ادبیه در میان
 آمد و بعضی تاریخها که هر کدام از شعراء
 سلف بتجمل و تکلف و تصنع و تصلف بمیزان
 طبع موزون نموده اند و بلزومی چند ما لا یلزم
 آنها را مشحون کرده اند و اینها هم و تعمیه چند

بجای نوشتن

ان لا تورد علی عیالانی (و من العظم منی واشتعل
 لرأس شیبا) که علت پیری و قدت اسباب ترسل و دبیری
 نه قوت حافظه باقی نهاده و نه قدرت لافظه که غالباً باختلال
 حواس و ضعف شکستگی و وسواس بی اندازه و قیاس
 گرفتارم و بجهت امراض مزمنه و اسقام مبرمه
 در حواس ظاهره دام فوری و در قوای باطنه ام
 قصوری سخت ظاهر است ولی بحکم مالایدرک
 کله لایدرک کله آنچه از دست برآید در آن
 تقاعد نورزم و از خدمت تبعاعد نورزم باشوق
 وافر بمنزل آدم و فرد و فرید افراد نسخه را
 گرفته برداشت کلمه و دفتر و فر فر فرد نوشت و
 نخست برای توضیح مرحله و تنقیح مسئله تمهید
 چند مقدمه نمودم و هر مقدمه را فصلی ساختم و
 در هر فصلی اصلی پرداختم **وبالله التوفیق**

انه نعیم الرفیق

فصل اول — در شمه و شرده از حال
 محترم که قاید این سمند و قادی این زند بوده وی
 از اجله شعرای کاشان است و مداح شاه طهماسب
 صفوی است انارالله برهانه. شاعری با طبع سلیم
 بود و بر طریقه و سلیقه صاحب و کلیم غالباً از پایه
 عشق سرگرم دیوانی مسمی بجلالیه از او مشهور
 است و دیگری موسوم بنقل عشاق بنظم و تشریح و شرح
 حال خود و معشوق خود را در آن بیان نموده
 ولی انصافاً در اقسام شعرا و در مرثیاتی مؤثر
 و بیانی گرم بوده خاصه مرثیاتی او در تعزیت حضرت
 خامس آل عباس علیه التحیه و الثناء که از روی اخلاص
 و مصادقت گوی مسابقت ره بوده و آن اشعار سرآمد
 اشعار وی بوده بلکه با سایر اشعار مناسبتی
 ندارد که گوئی این دو شعر نه از یک دیوان است و
 این دو گوهر نه از یک کان بلکه این چند بند
 دایمند را ببرکت نام آن امام می توان از نتایج

بکار انداخته اند که بدان امتحان اقران و تشخید
 اذهان کنند و رفته رفته اعمال فکر و امعان نظر
 در آنها موجب تفرق حواس و مرض مالیخولیا
 و وسواس گردد سخن رفت از آن جمله شش رباعی
 از مرحوم محترم کاشی مذکور گردید که در تاریخ
 جلوس شاه اسمعیل ثانوی صفوی بر تخت شهریاری
 منظم و منضد ساخت که از اقسام تألیفات و ترکیبات
 آن شش رباعی یک هزار و یکصد و بیست و هشت تاریخ
 حاصل توان ساخت و این حکایت موجب
 تعجب مستمعین و اختلال حواس حاضرین متأدین آمد
 پس در آن انجمن خطاب مستطاب باین داعی
 قلیل البضاعه و عدیم الاستطاعه رفت و علی سبیل
 الاختبار و الامتحان فرمان رفت که ایوب قار بحکم
 تناسب و موزونی طبع و افزونی فکر توضیح
 این مسئله و هدایت این مرحله را تا اگر اقدام نمائی
 و این خدمت را بتقدیم رسانی اشعاری برانماد
 خاطر و انتقاد طبع دانش ذخایر خواهد بود تا
 مورد ملاحظت شوی و محل رحمت و عاطفت گردی
اگر چه در چند سال قبل یکی از اعظام دفتر خانه
 پادشاهی و دارالانشاء اعلیه حضرت ض اللهی در این
 مرحله مسامتی بعمل آورده و حل معمائی نموده
 و کشف قناع از چهره شاهد مطلوب فرموده ولی
 اگر اندکی در مسائل و مقدمات آن پائی بیشتر
 از این فشرده شود و غوص در این بحر گردد تا
 این مبهم رامین تر نمائی و این مجمل را بفصل
 تر سازی بلکه آنرا ببعث ادله مندل و بیعض
 مسائل مزیل نمائی دلیل بر تدریب و سبیل کثرت
 تقرب تو شود این داعی بيمقدار امثالاً لامره و
 إطاعة لحکمه سرانگشت قبول بردیده نهاد و
 زمین ادب بوسه داد که بقدر امکان در این خدمت
 اقدام کنم و در این مطلب الحاح و ابرام نمایم

پدرمقبل نیز از راثیان حسین است اورا نیز
امر بعرض اشعار فرمائید حضرت رسول خدا
مقبل را بخواند و امر فرمود بپایه اولین برآید
و همچنین ایستاده بی تکلیف جلوس شعری چند
از فقرات سلج پوشیدن آنجناب و عزم کردن جهاد
با اهل بغی و عناد فرو خواند چون باین شعر
رسید که .

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
حوریه آواز داد بس کن ای مقبل که
صدیقه طاعره خویش را هلاک کرد از منبر بزیر
آمد و از خواب بیدار شد .

و این واقعه دلیل بر قبول اشعار دوتن است
و از اشعار محتشم چند شعری که نسبت بسایر
سخنان او امتیاز دارد ایراد می گردد از آن جمله
از قصیده که اوراست این چند شعر منتخب است .

قصیده

دهنده که بگل نکبت و بگل جان داد
بهر که هر چه سزاید حکمتش آن داد
بعرش رتبه عالی بفرش پایه پست
ز روی مصلحت و رأی مصلحت دان داد
دو کشتی مساوی اساس را در بحر
یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد
دو سالک متشابه سلوک را در عشق
یکی نوید بوصل و یکی بهجران داد
بقدر سرو روان داد جنبشی تعلیم
که خجالت قدر عنای سروستان داد
ز باغ حسن سیه تر کسی چو چشم انگیخت
بآن بلای سیه خنجر چو مژگان داد
بچشمهای سیه شیره زان آمرخت
که در که خواند آن شیره دل دهد جان داد

وحی و اتحاج الهام محسوب نمود و بیمن آن
بزرگوار مقبول خاص و عام و باقی بر صحیفه
ایام خواهد بود و آثار اعجاز از آن کلام ظاهر
است و هر شعرا و در حکم مثل السایر است بلکه
چون نکته سنجان این اشعار را با سایر اشعار او
قیاس کنند جز حمل بر معجزه آن امام
سعید شهید نخواهند نمود و الیهم کل منقبة تتول و
جوابی که از مقبل مقبول العمل معروف است دلالت
بر قبول این اشعار و اقبال این شاعر سعادت آثار
کند که مقبل نیز خالی از صدق نبی و پاکی فطرتی
نبوده و او نیز اگر چه عامی است ولی در مرتبه
جناب سیدالشهداء اشعار خاص دارد و اگر او
را باروانی طبع و حسن سلیقه از علم و فضل بهره
بود از غالب سخنگویان گوی سبقت بر بودی گویند
شبی در عالم واقعه چنان دید که محفل آراسته اند
و انجمنی در عزایا خواسته و جناب رسول خدا ص
میران بزم و شجته آن محفلند و منبری در محضر
آن حضرت حاضر پس آنجناب فرمان داد که
محتشم را حاضر نمایند چون بشرف حضور مشرف
آمد بفرمود ای محتشم بر منبر شو و از حسین من
راثی بخوان حسب الامر بر پایه اول برآمد و
ایستاد فرمان داد تا پایه سومین شود و فرو نشیند
فرمان مطاع را اتباع کرد و انشاد مرثی و
حضار استماع نمودند تا باین شعر رسید و خطاب
بآنجناب نمود که یا رسول الله ص .

این کشته فتاده بهامون حسین تست

وین صید دست و بازده در خون حسین تست
چون این فقره پایان آمد مأمور بپائین
آمد و مورد تحسین آن حضرت گردید و جامه
نقیس اورا تشریف دادند پس حضرت صدیقه
علیها سلام الله از وراء حجاب عرض نمود که ای

درک ذات تو بکنه آمده فوق المدرك
 در زمان سبق علم آدم بوده است
 حق سخنگوی و تو آئینه و آدم طوطك
 گر کنند نهی سکون امر تو در پست و بلند
 تادم صبح نشور ایملك جن و ملك
 نه ستد آب ز رفتار و نه باد از جنبش
 نه فتد مرغ ز رفتار و نه آهوازتك
 از درت کسی بدر غیر رود هر که کند
 فهم لذات جهان درك عقوبات درك
 هر که ریزد می نقض تو بجام آخر کار
 از سر انگشت تاسف دهدش دهر گزك
 و چند شعری از غزلیات وی که نازك بسته
 است و مطبوع طبع ارباب ذوق آن عهد آمده
 ایراد شد .

کدام سرو ز سنبل نهاده بند پیمایت
 که برده دل تو باید لیران شهر فدایت
 متاز کم ز تکویان سمند ناز که هستی
 تواز برای یکی زار و صد هزار برایت

وله

درین کردل بدی بامن شکمی نیست
 که خوبان را زبان بادل یکی نیست
 رموز نسیاله بلبل که داند
 در آن گلشن که مرغ زیر کی نیست
 هم از غالب حریفهای حسن است
 که یک عالم حریف کودکی نیست
 مرنجان محتشم را کو سک تست
 سگی کاندر وفای اوشکی نیست

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی

شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست

دلی دارم که از تنگی در آن جز غم نمیگذرد

غمی دارم ز دل تنگی که در عالم نمیگذرد

چو پادشاهی اقلیم صورت و معنی
 زیاده دید ز شاهان بمیر میران داد
 غیاث ملت و دین کافتاب دولت او
 ز فرش خاک ضیا تابعرش یزدان داد
 و این چند بیت نیز بر اشعار پاره از
 متأخرین بیداعت قافیه یعنی قوافی کافیه
 امتیازی دارد .

﴿وهی هده﴾

باز نوبت زن دی بر افق کاخ فلک
 میزند نوبت من ادر که البردهلک
 برف طراحی باغ از رشحات نمکین
 آنچنان کرد که میارد از اشجار نیک
 آب گرمابه چنان گشت مزاجش که بدان
 نتوان تاابد انگیخت بخار از آهک
 برف گسترده بساطی که ز وحشت نهند
 پابصحن چمن اطفال ریاحین بکتک
 شده آنوقت که از خوف ملاقات هوا
 بصد افسون نشود دودز آهک منفک
 بمقر خود از آسیب هوا گردد باز
 مهره کاتش داروش جهانند ز تفک
 رجعتش نیست میسر مگر آرد سببی
 از ریاحین چمن شوکت مولی بکمک
 آفتاب عرب و ترک و عجم کهنف ملوک
 پادشاه طبقات بشرو جن و ملك
 آنکه بعد از دگران پای بمیدان چون نهاد
 آسمان طبل ظفر کوفت که النهدة لك
 حکم و حکم نهجش قوس قضا را قبضه
 امر جاری نسقش تیر قدر را بیلک
 پیش طفل ادب آموز دبستان وی است
 باکمال ازلی عیسی مریم کودک
 ای بجائی که در این دایره کم پرکار

روی ناشسته چو ماهش نگرید
چشم بی سره سیاهش نگرید
نکتهش بامن و چشمش با غیر
غلط انداز نکاهش نگرید
عذر خواهی کردم بعد از قتل
عذر بدتر ز گناهش نگرید

صحیفه که در آن شرح هجریار نویسم
ز گریه شسته شود گر هزار بار نویسم
آنچه در آینه روی تو من مریسم
گریه بیند همه کس روای من و روای همه
این اشعار از تذکره آتشکده نقل افتاد
و در تاریخ بزاین چند شعر از او در مدح نواب
عالیه علیه پریجان خانم دختر شاه طهماسب دیده
شده و ثبت گردید.

در خواب نیز تا تواند نظر فکند
نامحرمی بر آن نه خورشید احتیاج
نبود عجب اگر کند از دیده ذکور
معمار کارخانه احساس منع خواب
خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند
ترسم که عصمتش کند اعراض از عتاب
فرمان دهد که عکس پذیری بعهداو
بیرون برد قضا هم از آینه هم ز آب
و مخفی نیست که ایراد این شعر نه از
بابت تفرج خاطر نقاد آن هنراست و نه ابتهاج
طبع استادان سخن گستر که ارباب انصاف دانند
که این مقوله اشعار نه مقبول طباع است و نه
قابل سماع که نه خاطر را تمتعی از آن حاصل
آید و نه شاعر را تبعی بزاید که از بعضی ظرفاء
ادیب و ادباء ظریف معروفست که گفته اند شعر
بر سه گونه است مفرح و مسکت و مضحک آن

اشعاری که مشحون بمضامین بدیعه رایقه و
محتوی بر نکات مطبوعه فایقه است که از تعقید
وحشو خالی است و در حسن تأدیه در مرتبه و محل
عالی نزد سخن سنجان و دانشمندان مفرح است
و ارباب ادب آنرا سحر حلال شمرند و در هنگام
استماع آن چون گاه استماع آیات عزایم سجده
برند و مضحک آنکه از غایت قوت و تصور در
تأدیه کلام و استعمال هر لفظی در غیر مقام و ایراد
کلمات غیر مستحسنه و انشاء معانی و مضامین
مستحسنه سامعین را شگفتی آرد و خاطرهارا مضمّن
دارد و اما مسکت آن است که در وسط این دو حد
واقع است نه در بداعت از مقاله اولی محسوب
است و نه در شاعت و وقاحت چون مقوله ثانیه
معیوب و آنرا مسکت بکه مهلك شمرند و در
انشاء این مقوله نه طبع را سرور یست و نه خاطر
را جز ضجرت و نفوری اعذنا الله من هذه المقالات
بلکه منظور از ایراد این اشعار سپاس نعمت
ملوک عهد و ولایه عصر است که خداوند سابقین را
در بحار رحمت خود مستغرق فرماید و معاصرین
و لاحقین را از چشم زخم حوادث محفوظ دارد
که اگر کس بطریق انصاف نظر فرماید هر آینه
تصدیق و اعتراف نماید که پس از دولت ملوک
زندیه که بازار هنر بکلی کاسد و کار هنروران
چون امور مملکت داری فاسد گردید خاقان
بزرگ و پادشاه جلیل ابوالملوک فتحعلیشاه که
خلد جنانش مقام باد و اسله جلیله اش پاینده
الیوم القیام تاکید این اساس و تجدید این بنیان
نمود و طریق سخن پرداززی و شیوه هنر سنجی
دو باره بهت و لالاهت آوروان گرفت و از تربیت
فرزند ارجمند و مرحوم بیروز تالیف السافیه که
و از عهد او بود این مقوله کمالات روز بروز در معارج

حظی وافر و نصیبی وافق داشته قدر هنریش شناخته
و بارباب فضل و ادب بیشتر پرداخته تا با کتون که
بجمدالله و المنه سی و اند سال است که پادشاهی
هنرپرست و ملکی دانش پسند مالک رقاب جهان
و مربی و ولینعمت اهل ایران گردیده که دقیقه از
از نکات بزرگی و بزرگواری فرو نگذارد و فردی
ز ارباب هنر را محروم و خائب ندارد .

صعود ترقی گذاشت و در مدارج قبول تلقی یافت
تغمده الله تعالی بخفرانه واسکنه فی
بجبوحه جنازه و اولاد اجداد ابقاهم
الله تعالی بواسطه حسن نیت و تربیت و غایت
مراقبت او هر يك كوكب دانش و هنر را در جی آمدند
هر کدام خود بنفس نفیس در انواع هنر یکمانه و
طیره دانشمندان زمانه آمده و این خود واضحست
که هر يك از ملوك و اولاد که خود در هنر و کمالات

(برف و سرما)

استاد کمال الدین اسمعیل

هر گز کسی نداد بدینسان نشان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
زینسان که سر بسینه گردون نهاده باز
آتش بدست و پای فرومرد و بر حقست
بی تیرهای آتش و بی تیغ آفتاب
از بسکه سر بیخانه هر کس فرو کنند
گرچه سپید کرد همه خان و مان ما
وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است
هم نان و گوشت دارد و هم هیزم و شراب
معشوقه مرکب از اضداد مختلف
چشمش بسوی یار بود گوش سوی چنک
از شادیش نظر نبود سوی غمگنان
گلکونه بود بسپیداب بر زده
تا رنگ روی باز نماید بدین قیاس

گوئی که اقمه ایست زمین در دهان برف
اجرام کوههاست نهان در میان برف
خورشید پای در تهید زاستان برف
مرغ شرر چگونه پردز آشیان برف
نتوان به تیر ماه کشیدن کمان برف
سرد و گران و بیمزه شد میهمان برف
یارب سیاه باد همه خان و مان برف
کاسباب عیش دارد اندر زمان برف
هم مطربی که بر زندهش داستان برف
باطن بسان آتش و ظاهر بسان برف
در طبع او شکوفه نماید گمان برف
وز مستیش خبر نبود از عیان برف
هر جرعه که ریزد بر جرعه دان برف
بعضی از ان پاده و بعضی از ان برف